



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و پنجاه و دوم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۲ گنج حضور، بخش هشتم

نورِ دیگر از دلِ آن نور رُست

پس ترقی جُست آن ثانیش چُست

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۳۱

نور دیگری از دل آن نور بالا آمد و خیلی سریع زیاد شد. [بیرون آمدن این نور، ظاهراً به حضور رسیدن شخص یهودی بوده است.

هم من و هم موسی و هم کوه طور

هر سه گم گشتیم زان اشراقِ نور

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۳۲

اشراق: تابش، درخشیدن

هم من، هم موسی و هم کوه طور، هر سه مان در آن تابش نور گم شدیم. [کوه نشان من ذهنی ماست و موسی نماد انسانی که به خدا زنده شده است].

بعد از آن دیدم که گُهِ سه شاخ شد
 چون که نورِ حق در او نَفَّاخ شد
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۳۳
 نَفَّاخ: بسیار دمنده، در این جا به معنی افاضه کننده آمده است.

سپس دیدم همین که نور حق به کوه من ذهنی من دمید، این کوه سه شاخه شد.

وصف هیبت چون تجلی زد بر او
می سگُست از هم، همی شد سو به سو
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۳۴
می سگُست: می گسست، متلاشی می شد.

کوه بر اثر تجلی حق از هم متلاشی و جدا می شد و تکه های آن به هر سو پراکنده می گشت.

آن یکی شاخِ گُهِ آمد سویِ یَم
گشت شیرینِ آبِ تلخِ همچو سَم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۳۵
یَم: دریا

یکی از آن سه پاره کوه به سوی دریا آمد، به طوری که آب تلخِ مانند سَم آن فوراً شیرین شد. [به عبارتی یکی از آن پاره‌های کوه به دریای ذهن و هشیاری جسمی زد و آن را شیرین کرد.]

آن یکی شاخش فرو شد در زمین
چشمه دارو برون آمد معین
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۳۶
معین: آب روان روشن و پاک

شاخ دیگر کوه در زمین فرو رفت و یک چشمه شادی که یک دوی شفا بخش، صاف و روان بود بالا آمد.
[این درواقع وصف انسانی ست که به خداوند زنده شده است.]

که شفای جمله رنجوران شد آب
از همایونی وحيِ مُستطاب
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۳۷
مُستطاب: پاک

به طوری که آبی که از آن چشمه بیرون می آمد از مبارکی وحيِ عالی خداوند، شفای همه مریض ها شد.

آن یکی شاخِ دگر پَرید زود
تا جوارِ کعبه که عَرَفات بود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۳۸
جوار: همسایگی

شاخ دیگر کوه به سرعت پرید و در نزدیکی کعبه جای گرفت. آن پاره کوه همان کوه عَرَفات است.
نکته: منظور از کعبه درواقع کعبه جدیدیست که ما در درون پیدا می کنیم و از کعبه های بیرون می رهیم.

باز از آن صَعْقَه چو با خود آمدم
طور برجا بُد نه افزون و نه کم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۳۹
صَعْقَه: اصابت صاعقه، در اصطلاح فنای در حق به واسطه تجلی ذاتی او

باز دوباره از آن بیهوشی که به خود آمدم و ذهنم فعال شد، دیدم کوه طور بدون کم و زیاد برجای ایستاده
و من و موسی هم آن جا هستیم.

لیک زیر پای موسی همچو یخ
می‌گدازید او، نماندش شاخ و شخ
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۴۰
شاخ: پاره، قسمتی از هر چیز
شَخ: کوه، دامنه

اما کوه در زیر پای موسی همچون یخ آب می‌شد و هیچ‌چیز زیر پایش باقی نمانده بود. [به عبارتی کوه
ذهن زیر پای موسی یا انسانی که به حضور رسیده هموار می‌شود.]

با زمین هموار شد گُه از نَهِیب
گشت بالایش از آن هَیْبَت نشیب
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۴۱
نَهِیب: بیم، ترس

آن کوه از ترس و شکوه خداوند به‌طور کلی از بین رفت و با زمین هم‌سطح شد. [به‌عبارتی کوه ذهن فرو ریخت.]

باز با خود آمدم ز آن انتشار
باز دیدم طور و موسی برقرار
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۴۲

دوباره از آن حالت بیهوشی به خود آمدم و دیدم که کوه طور و موسی بر جای خود ایستاده‌اند.

وَأَن بِيَابَانَ سَرَّ بِه سَرَّ دَر ذِيْلِ كَوْه
پُر خَلَايِق، شَكْلِ مُوسَى دَر وَجُوهِ
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۴۳
ذیل: زیر، دامنه

همه آن بیابان و تماماً در دامنه کوه، پُر از مردمی شده بود که همه آنها در صورت شکل موسی بودند.
[برای این که همه را از جنس زندگی می‌دیده و آن یک زندگی را در آنها شناسایی می‌کرده‌است].

چون عصا و خرقه او خرقه‌شان
جمله سویِ طور خوش دامن‌گشان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۴۴

خرقه و عصایشان شبیه خرقه و عصای موسی بود، یعنی همان خاصیت موسی را داشتند. همه آن‌ها
به سوی کوه طور دامن‌گشان می‌رفتند.
نکته: این‌ها تغییرات عرفانی ست که انسان در درون خود می‌کند و تغییرات درون دیگران را هم می‌بیند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۹۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۲ گنج حضور، بخش نهم
جمله کف‌ها در دعا افراخته
نغمه آرنی به هم در ساخته
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۴۵
آرنی: آرنی، به من نشان بده

همگی دست به دعا برداشته بودند و با من ذهنی به خدا می‌گفتند که خودت را به ما نشان بده.

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴۳)

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَ لَكِن اُنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ.»

«چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: ای پروردگار من، بنمای، تا در تو نظر کنم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. به آن کوه بنگر، اگر بر جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد و موسی بیهوش بیفتاد. چون به هوش آمد گفت: تو منزهی، به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم.»

توضیح آیه:

موسی وقتی به میعادگاه آمد به پروردگارش گفت: خودت را به من نشان بده. پرودگار به او گفت: با من ذهنی هرگز مرا نخواهی دید. به من ذهنی نگاه کن. زمانی که خداوند بر کوه من ذهنی تجلی کرد موسی بیهوش افتاد. سپس به هوش حضور آمد و به پروردگار گفت: چون من اکنون پاک شده‌ام، فهمیدم که تو پاک هستی. فهمیدم که باید به سوی تو بازگردم، به تو زنده شوم و تو را ببینم.

باز آن غشیان چو از من رفت زود
صورتِ هریک دگر گونم نمود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۴۶
غشیان: بی‌هوشی، در این جا مراد حالت بی‌خوشی عارفانه است.

دوباره آن خواب حضور، حالت بیهوشی و بی‌خوشی که پایان یافت، خیلی زود چهره آن‌ها را جور دیگری
دیدم. [در واقع یهودی می‌گوید دیدن انسان‌ها به صورت زندگی و به صورت جسم هر دو حالت به من
دست داد.]

انبیا بودند ایشان، اهلِ وُدّ
اتّحادِ انبیاءم فهم شد
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۴۷
وُدّ: دوستی و وحدت

[آن آدم‌ها را که دیدم] متوجه شدم آن‌ها همان پیغمبران خدا بودند که اهل دوستی و وحدت بودند و اتحاد پیغمبران را درک کردم که چگونه همه از یک جنس و از جنس زندگی هستند.

باز اَملاکی همی دیدم شِگَرَف
صورتِ ایشان بُد از اَجْرامِ برف
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۴۸

دوباره فرشتگانی بسیار عجیب دیدم که صورت ایشان برفی بود. [این فرشتگان شاید کسانی هستند که به انجماد همانیدگی‌ها دچارند.]

حلقه دیگر ملایک مُستعین
صورتِ ایشان به جمله آتشین
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۴۹
مُستعین: مددجوینده

گروه دیگری از فرشتگان را دیدم که صورتشان آتشین بود؛ یعنی هشیاری‌هایی را دیدم که پر از درد بودند و کمک می‌خواستند.

زین نَسَق می گفت آن شخصِ جهود
بس جهودی کاخرش محمود بود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۵۰
نَسَق: روش

شخص یهودی همین طور خواب خود را بازگو می کرد. چه بسا انسان جهود یا هر انسان هم هویت شده‌ای که عاقبت پسندیده و مقبول زندگی قرار گیرد و به حضور برسد.

هیچ کافر را به خواری منگرید
که مسلمان مُردنش باشد امید
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۵۱

هیچ من ذهنی‌ای را خوار ننگرید، زیرا ممکن است که او هنگام مرگ، مسلمان و تسلیم‌شده بمیرد.

چه خبر داری ز ختمِ عُمرِ او؟
که بگردانی از او یک‌باره رو
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۵۲
از آخر عمر او چه خبر داری؟ که اکنون از وی روی برمی‌گردانی.

(قرآن کریم، سوره لقمان (۳۱)، آیه ۳۴)

«إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ.»

«خداست که می داند که قیامت چه وقت می آید. اوست که باران می باراند و از آنچه در رحم هاست آگاه است. و هیچ کس نمی داند که فردا چه چیز به دست خواهد آورد و کسی نمی داند که در کدام زمین خواهد مرد. خدا دانا و آگاه است.»

توضیح آیه:

شما نمی دانید که قیامت شما چه وقت خواهد بود، کی بلند می شوید و روی پای خدایت خود می ایستید. اوست که با فضاگشایی شما باران رحمت خودش را می باراند. او از آنچه در رحم ذهن شماست، آگاه است و کس دیگری که من ذهنی دارد این را نمی داند. هیچ کس نمی داند که در ذهن خواهد مرد و یا به صورت تسلیم شده. خداست که دانا و آگاه است.

چون یقین گشتش که غیرِ پیر نیست
گفت در ظلمت، دلِ روشن، بسی است
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۷۴

وقتی یقین پیدا کرد به جز پیر شخص دیگری در آن جا وجود ندارد، با خود گفت: در ظلمت و تاریکی ممکن است دلی روشن وجود داشته باشد. [این بیت مربوط به این مطلب است که در هیچ کس به خواری منگرید.]

بعد از آن ترسا درآمد در کلام
که مسیح رو نمود اندر منام
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۵۳
منام: خواب

بعد از یهودی، شخص مسیحی شروع به صحبت کرد و گفت: تجربه تو کجا، تجربه من کجا! در خواب
حضرت مسیح خودش را به من نشان داد.

نکته: مولانا می خواهد به ما بگوید که آن ها در ذهن بوده اند. گرچه تجربیات یهودی را می گوید ولی در
اصل تجربیات خودش است.

من شدم با او به چارُم آسمان
مرکز و مَثَوای خورشیدِ جهان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۵۴
مَثَوی: جایگاه، منزل، قرارگاه

من با حضرت عیسی به آسمان چهارم رفتم که جایگاه و مرکز خورشید جهان است. [همان خورشیدی که
ما انسان‌ها باید به او تبدیل شویم.]

خود عجب‌های قلاعِ آسمان
نسبتش نبود به آیاتِ جهان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۵۵
قلاع: جمعِ قلعه، دژها

[آن مسیحی در ادامه به یهودی می‌گوید:] من رفتم و قلعه‌های آسمان را گشودم، تو در زمین بودی. تو
موسی و پیغمبران و طور را در خواب دیدی و آن وقایع همه در زمین رخ داده بودند. بنابراین خواب من از
خواب تو بهتر است.

هر کسی دانند ای فخرُالبَنین
که فزون باشد فنِ چرخ از زمین
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۵۶
فخرُالبَنین: افتخارِ آدمی زادگان

ای فخر بنی اسرائیل، درست است که خواب تو خیلی زیبا و تجربه‌ای عالی بود ولی هر کسی این را
می‌داند که تجربه‌های آسمان از تجربه‌های زمین بهتر و با ارزش‌تر است.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۹۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۲ گنج حضور، بخش دهم
«حکایتِ اُشتر و گاو و قُچ که در راه بند گیاه یافتند، هریکی می گفت: من خورم.»

اُشتر و گاو و قُچی در پیشِ راه
یافتند اندر رَوْش، بندی گیاه
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۵۷
قُچ: مخفّف قوچ
بَند: دسته، بسته

شتر، گاو و قوچی در راهی می رفتند که یک بسته گیاه یافتند. [گاو و قوچ نماد من ذهنی هستند و شتر نماد
فضاگشایی و بی نهایت خداست؛ بند گیاه نیز همان وحدت مجدد و زنده شدن به خداست.]

گفت قُچ: بخش ار کنیم این را، یقین
هیچ کس از ما نگردد سیر از این
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۵۸

قوچ می گوید اگر این را تقسیم کنیم، یقیناً هیچ کس سیر نمی شود. [درحقیقت به این ترتیبی که زندگی
می کنیم واقعاً هم هیچ کس به عنوان من ذهنی راضی و سیر نیست.]

نکته: مولانا به پخش شدن هشیاری بین انسان های روی زمین اشاره دارد. هر کسی سهمی از آن دارد که
با آن همانیده است. برای همین ایجاد برف و سرما می کند. همه انسان ها را که یک جا جمع کنیم، یک
کاروان سرا می شود که در اطراف آن یخبندان و برف است. برف ها همانیدگی ها هستند، یخبندان دردهای
ما و همه ما در این کاروان سرا گیر افتاده ایم.

لیک عُمرِ هر که باشد بیش تر
این علف او راست اولی، گو بخور
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۵۹

اما بیاییم عمرمان را بگوییم، هر کس پیرتر است، این علف را باید او بخورد و دیگران هم نباید اعتراض
نکنند.

که اکابر را مقدّم داشتن
آمده‌ست از مصطفی اندر سنن
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۶۰

زیرا به پیران و بزرگان احترام گذاشتن، آنان را مقدم شمردن و به حرفشان گوش دادن، از سنت حضرت
رسول برای ما به یادگار مانده‌است.

حدیث
«إِنَّ مِنْ إِيَّالِهِ تَوْقِيرُ الشَّيْخِ مِنْ أُمَّتِي.»
«از جمله موارد بزرگداشت من، احترام نهادن به پیران امتم است.»

گرچه پیران را در این دورِ لئام
در دو موضع پیش می‌دارند عام
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۶۱
-لئام: فرومایگان

گرچه که در این دوران انسان‌های پست یعنی من‌های ذهنی، پیران را فقط در دو جایگاه پیش می‌اندازند.
[ادامه در بیت بعد...]

نکته: ما در زندگی‌مان از بزرگانی چون مولانا، فردوسی و عطار استفاده زیادی نکرده‌ایم و اندیشه‌های آنان را به کار نمی‌بریم. حتی از بسیاری از آن‌ها اطلاعی نداریم و فقط اسمشان را شنیده‌ایم بنابراین احترامی برای آن‌ها قائل نیستیم. این همان دور لئام است، این پستی است، حیف است که یک نفر به حضور زنده شده اما بقیه استفاده نکنند.

یا در آن لوتی که آن سوزان بود
 یا برآن پُل کز خَلل ویران بود
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۶۲
 لوت: غذا

به پیران غذای داغ و سوزان می دهند تا بچشند و دهانشان بسوزد یا معمولاً کاری می کنند تا درد بکشند.
 به پیران از روی ضعف و حقارت می نگرند و آن ها را بدبخت، بینوا و بیچاره می پندارند. اگر پلی زمانی
 شکسته شده و مردم می ترسند از آن عبور کنند، پیرها را اول می فرستند که اگر فروریخت آن ها بمیرند و
 خودشان بدون خطر از پل رد شوند.

[مردم تنها در چنین شرایطی ست که احترام بزرگان را رعایت می کنند و آن ها را پیش می اندازند. درواقع کسی حاضر نیست به انسان های پیر کمک کند به همین دلیل ممکن است حتی انسان های بادانش و به حضور زنده شده هم گاهی در فقر بمیرند.]

نکته: مولانا در این جا کمی هم انتقاد می کند که ما از پیران و به طور کلی از انسان هایی مثل فردوسی و بقیه بزرگان تنها برای مقاصد مادی استفاده می کنیم. درحالی که این کار به ما خیلی ضرر می رساند.

خدمت شیخی، بزرگی، قایدی
عام نآرد بی قرینه فاسدی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۶۳
قرینه: قصد، دلیل

مردم عادی به شیخ یا پیری که حتی دانش معنوی دارد و به حضور زنده شده خدمت نمی کنند مگر این که منظور سوء و فاسدی داشته باشند. یعنی خدمت آن ها در ازای دریافت چیزهایی مانند پول، خانه یا وسایل خانه است.

خیرشان این است، چه بود شرشان
قُبْحشان را باز دان از فرشان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۶۴
قُبْح: زشتی، بدی
فَرّ: خوبی، شکوه

وقتی من‌های ذهنی خیرشان این است که در عوض خدمت به کسی یک چیزی از او می‌دزدند یا آسیبی به او می‌رسانند، پس وای به حال شرشان. بنابراین تو زشتی و بدی آنان را از خوبی‌شان جدا کن. انسان‌های من‌ذهنی خوبی ندارند و به بزرگان احترام نمی‌گذارند.

نکته: اگر شما شصت سالتان است، مثل یک بچه مدرسه‌ای کتاب مولانا را دستتان بگیرید، شعرها را بنویسید، مرتب بخوانید، حفظ کنید و در زندگی‌تان به کار ببرید، این احترام به بزرگان است. وقتی شما انرژی، وقت و تمرکزتان را روی خودتان و ابیات مولانا می‌گذارید، هر بیت را هزاربار تکرار می‌کنید و جلوی من ذهنی، ناموس و پندار کمالتان درمی‌آید و زندگی‌تان را درست می‌کنید، درواقع به پیر احترام می‌گذارید؛ اما اگر پنج دقیقه به برنامه گنج حضور و آموزش‌های مولانا گوش می‌کنید و بعد کانال‌های دیگر را می‌بینید، شما به مولانا احترام نمی‌گذارید. احترام این است که ما زندگی‌مان را با دانش آن‌ها درست کنیم و به کار ببریم. قدردانی یعنی به کار بردن.

نکته: اگر شما شصت سالتان است، مثل یک بچه مدرسه‌ای کتاب مولانا را دستتان بگیرید، شعرها را بنویسید، مرتب بخوانید، حفظ کنید و در زندگی‌تان به کار ببرید، این احترام به بزرگان است. وقتی شما انرژی، وقت و تمرکزتان را روی خودتان و ابیات مولانا می‌گذارید، هر بیت را هزاربار تکرار می‌کنید و جلوی من ذهنی، ناموس و پندار کمالتان درمی‌آید و زندگی‌تان را درست می‌کنید، درواقع به پیر احترام می‌گذارید؛ اما اگر پنج دقیقه به برنامه گنج حضور و آموزش‌های مولانا گوش می‌کنید و بعد کانال‌های دیگر را می‌بینید، شما به مولانا احترام نمی‌گذارید. احترام این است که ما زندگی‌مان را با دانش آن‌ها درست کنیم و به کار ببریم. قدردانی یعنی به کار بردن.

«مَثَل»

سوی جامع می شد آن یک شهریار
خلق را می زد نَقیب و چوبدار
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۶۵
نَقیب: مهتر قوم، رئیس قوم، در این جا مراد گارد امنیتی حاکم است.
چوبدار: چماق دار

[مولانا مَثَل می زند و می گوید:] شاهی به سوی مسجد می رفت تا مردم را به خدا دعوت کند و به آن ها خیر
برساند، گارد امنیتی او نیز با چوب و چماق مردم را می زدند تا از سر راه شاه کنار بروند.

آن یکی را سر شکستی چوبزن
وآن دگر را بردیدی پیرهن
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۶۶

چماقداران شاه سر مردم را زدند و شکستند و پیراهن عده‌ای را نیز کشیدند و پاره کردند.

نکته: در قدیم وقتی شاه یا دختر پادشاه رد می‌شد، مردم حق نداشتند به آن‌ها نگاه کنند. باید روی زمین دَمَر می‌افتادند، نیزه‌داران نیز جلو می‌رفتند و یک گارد امنیتی هم مردم را از سر راه شاه کنار می‌زدند و به آن‌ها می‌گفتند بردابرد، یعنی دور شو، کور شو، نگاه نکن.

در میانه بیدلی ده چوب خُورد
 بی گناهی، که برو از راه، بُرد
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۶۷
 بیدل: آزرده، دلتنگ، عاشق، در این جا مناسبِ معنی مفلس و بیچاره است.
 بُرد: دور شو

در آن میان شخص بیچاره‌ای بدون این که گناهی کرده باشد چند ضربه چماق به سرش خورد و چماقدار
 به او گفت که دور شو و سریع از سر راه شاه کنار برو.

خون چکان رو کرد با شاه و بگفت
ظلمِ ظاهر بین، چه پرسی از نهفت؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۶۸

شخص بیچاره درحالی که خون از سر و رویش می چکید، رو به شاه کرد و گفت ظلم آشکارت را ببین. تو در راه رفتن به مسجد برای هدایت مردم به راه دین بدون هیچ خجالتی از ریختن آبرویت آن ها را می گُشی و از سر راه برمی داری، حالا ببین آن ظلم هایی که در نهان می کنی چیست؟!

خیرِ تو این است، جامع می‌روی
تا چه باشد شرّ و وزرت ای غوی
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۶۹
وزر: گناه، بار سنگین. در این جا مراد اعمالی است که به گناه آلوده باشد.
غوی: گمراه

ای گمراه، اگر کار خیر تو این است که به مسجد جامع می‌روی، پس بین شرّ و گناهت که نهان است و ما
آن را نمی‌بینیم، چقدر است؟

یک سلامی نشنود پیر از خسی
تا نیچد عاقبت از وی بسی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۷۰
خَس: فرومایه

[مولانا در این جا نتیجه می گیرد که] پیر از من های ذهنی سلامی نشنود که عاقبت از درد به خودش نیچد.
یعنی انسان عادی به پیری مثل مولانا سلام نمی کند، مگر این که قصد درد دادن به او را داشته باشد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۹۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com